جلسه نهم (3/12/89)

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث به اینجا رسید که ظاهر ادله وجوب عمره بر همه مکلفین هست اگر مستطیع برای عمره بشوند ولی مستطیع برای حج نشوند، ولی چون ادعا می شود که این خلاف مرتکز متشرعه وخلاف مشهور است وعملا هم موجب مشقت هست مناسب هست که در این موارد مثل آقای بروجردی احتیاط بشود، ولو از نظر فنی ما اشکال داریم، این که امثال آقای شاهرودی در کتاب الحج فرموده اند که این خلاف نظر مشهور است، خوب صاحب ریاض که می گوید اصح الاقوال واشهرها وجوب العمرة المفردة خلافا للشهید فی الدروس، اینکه گفته می شود که خلاف مرتکز متشرعه است خوب صاحب جواهر می گوید المعروف بین علمائنا وغیرهم فی هذا العصر النائب بالحج یجب علیه الاتیان بالعمرة بعد الحج النیابی.

ممکن است بگوئید صاحب جواهر که این مطالب را گفته چرا خودش قائل به وجوب عمره مفرده ب رنائی نشده است؟

جواب این است که صاحب جواهر فرموده وجوب عمره مفرده بر نائی لوازمی دارد که نمی توانیم به آنها ملتزم شویم، برخی از این لوازم را مطرح می کند:

1- اگر شخصی مثلا در محرم مستطیع شد برای حج ولی قبل از موسم حج مرد، باید بگوئیم این آقا مستطیع برای عمره مفرده که بوده پس عمره بر او مستقر می شود ویجب اخراجها من ترکته، این قابل التزام نیست.

2- همین شخص ار قبل از موسم حج از استطاعت بیفتد مثلا دزد اموالش را بدزدد، باید بگوئیم حج بر او واجب نشده ولی عمره بر او مستقر شده، چون از محرم تا ماه ذیقعده می توانست عمره مفرده بجا بیاورد ماه ذیقعده اموالش را دزدیدند اما استقرار عمره مفرده سر جای خودش هست.

3- اینکه بگوئیم کسی که می داند یا احتمال می دهد که در موسم حج مستطیع هست برای حج ولی الآن که در محرم یا ربیع الاول مستطیع است برای عمره مفرده باید برود عمره چون عمره مفرده واجب فوری است وجهی ندارد که تأخیر بیاندازد. این سه لازم از صاحب جواهر، لازم چهارمی را هم یکی از بزرگان در کتاب فقه الحج مطرح کرده:

4- فرموده لازمه وجوب عمره مفرده بر غیر اهل مکه این است که اگر من مستطیع شدم امسال برای عمره دون الحج عمره بر من واجب می شود، سال آینده اگر مستطیع شدم برای حج بازهم عمره تمتع بر من واجب می شود به ضمیمه حج تمتع یعنی بر من دوبار عمره واجب شده، ولا یظن ان یلترم به فقیه که بر اهل مکه که همسایه اند یک غمره واجب باشد ولی بر نائی دو عمره واجب باشد.

استاد: این لوازم یا قابل التزام است یا اگر قابل التزام نیست لوازم لاینفک که نیست، خوب اگر اقتضاء دلیل این است که این لوازم ثابت باشند شما می گویئد که قابل التزام نیست یعنی التزام به آنها خلاف ضرورت فقه است، خوب می گوئیم این لوازم را بر می داریم، چون لوازم عقلیه که نیست که قابل تفکیک نباشد لازم از ملزوم، این دلیل نمی شود که ما از اصل وجوب عمره رفع ید کنیم، مثل این می ماند که طبق اطلاقات ادله لارمه نجس بودن منجس بودن است، ولی دلیل آمد گفت که لباسی که در آب استنجاء افتاد پاک است ولی از این نمی شود نتیجه گرفت که پس اب استنجاء پاک است (وآنوقت بگوئید جائز التناول هم هست، خوب لازم عقلی که نیست، ما از خارج فهمیده ایم که این لازم اینجا منتفی است اما نمی توانیم بگوئیم که پس ذات حکم هم منتفی است، اما بررسی تفصیلی این لوازم:

1- آن لازم اول که فرمود لزوم اخراج عمره از ترکه کسی که قبل از موسم حج مرد چون می گویند تو مستطیع برای عمره بودی، جناب صاحب جواهر! ما دلیل بر استقرار عمره در ذمه میت نداریم، دلیل استقرار حج در ذمه میت که طبقش فتوا داریم بخاطر روایات خاصه است که "یخرج من صلب ماله" یا " انما هو بمنزلة دین علیه"، اما در عمره همچنین دلیل نداریم، نماز واجب است ولی اگر نماز نخواند ومُرد دلیل نداریم که از ترکه اش باید خارج کنند، اگر ولو اکبر دارد برخی از فقهاء دارند که کل آن نماز های پدر را قضاء کند که او را هم آقای سیستانی می گوید نماز هایی را که عمدا ترک کرده لازم نیست قضاء کند، آن هم فقط در مورد پدر است که فوت می کند وپسر بزرگ دارد، اما در مورد مادر دلیل نداریم، اگر وصیت کند فهو والا کل ترکه اش را تقسیم می کنند، فلا دلیل علی اخراج الواجبات من ترکة المیت، فقط در دین است که از اصل ترکه خارج می شود ودین هم که ظهور دارد در دین مالی.

بله! اگر کسی بیاید بگوید که ما اخراج حج از ترکه را از آیه فهمیدیم چون از آیه فهمیده ایم که حج دین است چون "لله علی الناس" دارد، مثل اینکه میگوئید لزید علی مال که دین است، بعد هم بگویند شامل عمره هم می شود زیرا در روایت صحیحه آمده بود "سالته عن وقل الله تعالی: .لله علی الناس حج البیت، قال یعنی به الحج والعمرة معا فانهما مفروضان".

ولی جواب این است که اولا: ما قبول نداریم که این آیه ظهور داشته باشد که حج دین است، این آیه چه فرق می کند با کتب علیکم الصیام واقیموا الصلوة، همه اش دارد با اشکال مختلف بعث وتحریک می کند وواجب می کند نماز وروزه وحج را، ظهوری ندارد در دین بلکه تکلیف است.

ثانیا: بر فرض حج دین اعتبار شود اما ظاهر دین در آیه "من بعد وصیة یوصی بها او دین" دین مالی است نه مطلق دین.

فلاا یرد هذا اللازم الاول، علاوه بر این که آن جواب کلی هم هست.

2- لازم دوم استقرار است برکسی که عمره مفرده بجا نیاورد وقبل از حج استطاعتش زائل شد، گفته می شود که باید عمره بر او مستقر باشد.

جواب این است که به چه دلیل بعد از روال استطاعت برای عمره عمره مستقر می شود بر این شخص؟ اگر عمدا تفویت بکند ظاهر من استطاع شاملش می شود، می گویند تو مستطیع بودی، خودت عمدا اتلاف کردی، اما اگر عمدا اتلاف نکند بلکه مجاز بود منتظر بماند تا موسم حج طبق اجازه ای که به او داده بودند که الآن لام نیست عجله کنی عمره بروی بلکه صبر کن تا موسم حج، به چه دلیل عمره بر این شخص که قبل از موسم حج از استطاعت افتاد مستقر می شود؟ به قول آقای خوئی استقرار هم دلیل خاص می خواهد، استقرار حج ممکن است دلیل خاص داشته باشد اما استقرار عمره به چه دلیل، الا ان یکون تفویته للاموال وخروجه عن الاستطاعة عمدا که در این صورت خود "ان العمرة واجبة علی الخلق لمن استطاع" می گوید تو مستطیع بودی وعمدا مثلا اموالت را بخشیدی به فرزندت تومشمول خطابی.

3- اما لازم سوم که صاحب جواهر فرمود اگر محرم مستطیع شده برای عمره واحتمال می دهد یا می داند که در موسم حج هم مستطیع برای حج هست، فرمود لازمه وجوب عمره این است که محرم برود عمره چون فوری است واگر موسم حج هم مستطیع بود برود حج.

جواب این است که: اگر فوریت شرعیه را می گوئید که در عمره دلیل نداریم که بگوید عمره واجب فوری است، واگر فوریت عقلیه را می گوئید این قابل توجیه است، یعنی در فرضی که آدم احتمال می دهد که اگر الآن عمره بجا نیاورد دیگر در موسم حج نتواند بجا آورد، خوف دارد از زوال استطاعت، خوب اگر عمره مفرده واجب باشد عقل حکم می کند به وجوب مبادرت، مثل اینکه زنی ایام حیضش نزدیک است اگر احتمال مبیدهد که اگر اول وقت نماز نخواند یک ساعت بعد حیض می شود نمی تواند تأخیر بیاندازد باید همان اول وقت نماز بخواند، حتی اگر می داند همین نزدیکی ها حیض می شود باید مستحبات را هم ترک کند، کذلک فی العمرة، اما این را ما قبول داریم که ارتکاز قطعی متشرعیه بر این است که مبادرت عمره را برای کسی که احتمال می دهد که در موسم حج مستطیع برای حج بشود را لازم نمی دانند ولو خوف داشته باشد نسبت به زوال استطاعت، ما این مقدار را مثل کاشف اللثام قبول داریم، چون خلاف مرتکز متشرعه است که بگوئیم حالا که خوف فوت داری در موسم حج باید بروی عمره بجا بیاوری، والا اگر خلاف ارتکاز متشرعه نبود مقتضای قاعده فوریت عقلیه بود در صورت خوف فوت وعدم تمکن از اتیان به عمره در فرضی که تأخیر بیاندازد.

نکتة: بعضی ها فکر کرده اند که این بیان در هر واجب موسعی می آید، مثلا روزه قضاء به گردنش هست وامروز وفردا می کند، خوب اگر احتمال عقلائی می دهی که این بیماریها وسکته ها و...باعث می شود که نتوانی روزه های قضاء را بگیری یا نمازهای قضاء را بخوانی نمی توانی الخیر بیاندازی، خوب این قاعده در هر واجب موسعی که خوف فوتش هست می آید.

بعضی ها فکر کرده اند که استصحاب بقاء قدرت مشکل را حل می کند، که استصحاب می گوید ان شاء الله قدرت وحیات واستطاعت تا آخر باقی خواهد ماند، بقاء قدرت موضوع برای جواز تاخیر است با استصحاب بقاء قدرت اثبات می شود جواز تأخیر، این استصحاب استقبالی است یعنی متیقن فعلی است ومشکوک استقبالی است.

استاد: این درست نیست، زیرا ما یک حکم مستقلی نداریم در واجب موسع به نام جواز التاخیر، کدام آیه یا روایت گفته اذا کانت قدرتک باقیة الی آخر الوقت فیجوز لک التأخیر؟آنی که ما داریم این است که واجب اگر مطلق بود این چون لابشرط هست نسبت به افراد ترخیص عقلی داریم در تطبیق که این جامع را که واجب است تطبیق کنیم بر هر فردی که دوست داشتیم، این اقتضاء لابشرطیت واجب است، اسم این را می گذارند ترخیص حیثی عقلی در تطبیق، حالا ترخیص در تطبیق چه به لحاظ افراد عرضیه که مثلا نماز در خانه بخوان یا در مسجد بخوان، وچه ترخیص در تطبیق به لحاظ افراد طولیه که اول وقت بخوان یا وسط وقت بخوان یا آخر وقت، این حکم مستقلی نیست که شارع جعل کند به نام جواز تأخیر، بلکه این ترخیص حیثی عقلی است[[1]](#footnote-1) در ترخیص واجب به لحاظ افراد طولیه وعرضیه، واین فرع بر احراز این است که ما اگر تأخیر بیاندازیم تطبیق خواهیم کرد واجب را بر فرد آخر وقت واتیان خواهیم کرد این واجب را در آخر وقت، استصحاب بقاء قدرت اگر بخواهد اثبات کند تحقق امتثال در آخر وقت را این که می شود اصل مثبت، زیرا استصحاب می کنید بقاء قدرت را برای اثبات لازم عقلی آن وهو تحقق الامتثال فی آخر الوقت، اینکه اعتبار ندارد.

حتی اگر ترخیص در تطبیق مجعول شرعی بود نه حکم حیثی عقلی، باز استصحاب بقاء قدرت اثبات ترخیص در تطبیق می کند نه ترخیص در تأخیر، ترخیص در تطبیق که شد باید شما احراز کنید که منطبق خواهید کرد این واجب را بر فرد آخر وقت.

ولذا آقای خوئی هم در بحث قضاء نماز یا در بحث اینکه محتضر باید واجباتش را فورا انجام دهد آنجا دارد می گوید احتمال فوت موجب فعلی شدن تمام واجبات در حق او می شود به حکم عقل، وواقعا هم همین جور است، اگر آدم خوف پیدا کند قاعده اشتغال می گوید اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد.

اما در عمره مفرده سیره قطعیه است که نمی گویند اگر خوف فوت داری باید قبل از حج بروی عمره مفرده، نه! سیره بر این نبوده است بلکه صبر می کردند موسم حج اگر مستطیع بودند یکباره حج می رفتند.

(احتمالی که منشأ خوف نشود می شود گفت سیره متشرعه بر وجوب مبادرت نیست، یا بگوئیم سیره عقلاء که یک سیره عقلائیه است در موارد احتمالی که موجب خوف نشود نمی آید، والا همه بیچاره اند، زیرا یک پول بدون رسید حاضر نیستی به رفیقت بدهی کی مرده وکی زنده، اما این همه نماز وروزه دارد می گوید وقت زیاد است، خوف ندارد، در اموال هم خوف نیست بلکه طمع است، اما در واجبات که در مقام احتجاج هست نه مورد اغراض شخصیه آنجا اگر خوف فوت نداشته باشد سیره عقلائیه ومتشرعیه بر عدم وجوب المبادرة است، ما می گوئیم در مورد خوف فوت مبادرت عقلا لازم است اما در مورد عمره مفرده سیره داریم می تواند صبر کند.

4- آما لازم اخری که در کتاب فقه الحج فرمودند، ما که عمره را واجب موسع می دانیم نه عمره مفرده را، ما می گوئیم اصلا عمره مفرده واجب نمی شود بلکه جامع عمره واجب می شود، لذا کسی که مستطیع برای حج نیست مستطیع برای عمره است جامع عمره واجب می شود نه خصوص عمره مفرده، جامع عمره هم که واجب موسع است، لذا اگر بعدا مستطیع بشود برای حج وحج تمتع بجا آورد عمره مفده را هم بجا آورده دو تا عمره نمی شود.

بله! اگر عقلا خوف فوت دارد که امسال مستطیع برای عمره است ومستطیع برای حج نمی شود امسال بلکه چند سال دیگر حج به اسمش در می آید اینجا ولو از باب احتیاط ملتزم می شویم که باید الآن برود عمره مفرده بجا بیاورد، اگر زنده وسالم ماند ونوبت حجش رسید برود حجش را بجا آورد، چرا می گوئید لایظن ان یلتزم به فقیه، مگر کسانی که مثل کاشف اللثام در مورد کسی که غیر امسال مستطیع برای حج می شوند ملتزم شدند به وجوب عمره در امسال اینها فقیه نبوده اند؟

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

یقع الکلام در اینکه آیا بین دو تا عمره مفرده فاصله معتبر است یا نه؟ اختلاف است:

ابن ابی عقیل می گوید: یک سال بین دو عمره باید فاصله باشد، بخاطر دو تا صحیحه که میگویند لاتکون عمرتان فی سنة، که در میان عامه هم قائل دارد.

بعضی می گویند در یک روز هم چند عمره مشروع است مثل صاحب عروة واز معاصرین آقای زنجانی.

نظر کسانی مثل آقای خوئی که می گویند فاصله یک ماه معتبر است، چون روایاتی داریم که می گویند لکل شهر عمرة.

نظر عده ای که می گویند فاصله بین دو عمره 10 روز باشد لروایة علی بن ابی حمزة که میگوید امام کاظم علیه السلام فرمود: لکل شهر عمرة، قلت ویکون اقل، قال لکل عشرة ایام.

استاد: اگر سند روایت علی بن ابی حمزة را توانستیم تصحیح کنیم که ظاهرا هم قابل تصحیح است قائل به قول چهارم می شویم که فاصله 10 روز کافی است، واین قول قائلینی در متقدمین دارد مثل شهید اول وعلامه در تذکرة، ومن المعاصرین الشیخ الاراکی.

برسی نظر مشهور که گفته اند هر ماه یک عمره دارد:

آقای خوئی فرموده ظاهر لکل شهر عمرة این است که هر ماه یک عمره دارد، آقای خوئی فرموده ما به این ظاهر ملتزم می شویم، اما روایت علی بن ابی حمزة سندش ضعیف است چون علی بن ابی حمزة کذاب متهم، یا کذاب ملعون لا عبرة بروایاته، ببینیم آیا این مطلب قابل قبول است یا نه.

1. کما وضحنا ذلک فی الاصول فی بحث اجتماع الامر والنهی. [↑](#footnote-ref-1)